



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۰۳

آن کس که ز جان خود نترسد
از کشتن نیک و بد نترسد

وان کس که بدید حسن یوسف
از حاسد و از حسد نترسد

آن کس که هوای شاه دارد
از لشکر بی‌عدد نترسد

آخر حیوان ز ذوق صحبت
از جفته و از لگد نترسد

آن کس که سعادت ازل دید
از عاقبت ابد نترسد

چون کوه اُحُد دلی بباید
تا او ز جزِ اَحَد نترسد

مرغی که ز دام نفس خود رست
هر جای که برپرد نترسد

هر جای که هست گنج گنجست
کشته اَحَد از لَحَد نترسد

هر جانوری کز اصل آبست
گر غرقه شود عمد نترسد

هر تن که سرشته بهشتست
بر دوزخ برزند نترسد

وان را که مدد از اندرونست
زین عالم بی‌مدد نترسد

از ابلهیست نی شجاعت
گر جاهل از خرد نترسد

خود سر نبست آن خسی را
کز عشق تو پا کشد نترسد

این مایه لعنتست کابله
دل‌های شهان خلد نترسد

هم پرده خویش می‌درد کو
پرده من و تو درد نترسد

پازهر چو نیستش چرا او
زهر دنیا خورد نترسد؟!

در حضرت آن چنان رقیبی
در شاهد بنگرد نترسد

زنهار، به سر برو بدان ره
کانجا دلت از رصد نترسد

صراف کمین درست و آن دزد
از کیسه درم برد نترسد

آن جا گرگان همه شبانند
آن جا مردی ز صد نترسد

آن جا من و تو و او نباشد
چون وام ز خود ستد نترسد

هرگز دل تو ز تو نرنجد
هرگز ذقنت ز خد نترسد

گلشن ز بهار و باغ سوسن
وز سرو لطیف قد نترسد

چون گل بشکفت و روی خود دید
زان پس ز قبول و رد نترسد

بس کن هر چند تا قیامت
این بحر گهر دهد نترسد

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۵۸۰

از سوی دوزخ به زنجیر گران
می‌کشمتان تا بهشت جاودان

هر مقلد را درین ره نیک و بد
همچنان بسته به حضرت می‌کشد

جمله در زنجیر بیم و ابتلا
می‌روند این ره به غیر اولیا

می‌کشند این راه را بیگاروار
جز کسانی واقف از اسرار کار

جهد کن تا نور تو رخشان شود
تا سلوک و خدمت آسان شود

کودکان را می‌بری مکتب به زور
زانک هستند از فواید چشم‌کور

چون شود واقف به مکتب می‌دود
جانش از رفتن شکفته می‌شود

می‌رود کودک به مکتب پیچ پیچ
چون ندید از مزد کار خویش هیچ

چون کند در کیسه دانگی دستمزد
آنکهان بی‌خواب گردد شب چو دزد

جهد کن تا مزد طاعت در رسد
بر مطیعان آنگهت آید حسد

اَتْتِیَا كَرَهَا مُقَلَّدًا گشته را
اَتْتِیَا طَوْعًا صَفَا بسرشته را

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۷۰

عاقلان اشکسته‌اش از اضطرار
عاشقان اشکسته با صد اختیار

عاقلانش بندگان بندی‌اند
عاشقانش شکری و قندی‌اند

اَتْتِیَا كَرَهَا مَهَارًا عَاقِلَانِ
اَتْتِیَا طَوْعًا بَهَارًا بَیْدَلَانِ

ترجمه فارسی این بیت

«از روی کراهت و بی میلی بیایید» افسار عاقلان است؛ اما «از روی رضا و خرسندی بیایید» بهار عاشقان است.

قرآن کریم، سوره فصلت(۴۱)، آیه ۱۱

... فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ اِئْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ .

ترجمه فارسی

... پس به آسمان و زمین گفت: چه از روی میل و چه از روی اجبار بیایید. گفتند: فرمانبردارانه آمدیم.

ترجمه انگلیسی

...He said to it and to the earth: "Come ye together, willingly or unwillingly." They said: "We do come (together), in willing obedience."

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۹

گفت عیسی: یا رب این اسرار چیست؟
میل این ابله درین بیگار چیست؟

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۴۲

امتحان کردن شیر گرگ را و گفتن کی پیش ای ای گرگ بخش کن صیدها را میان ما

گفت شیر: ای گرگ این را بخش کن
معدلت را نو کن ای گرگ کُهن

نایب من باش در قسمت‌گری
تا پدید آید که تو چه گوهری؟

گفت: ای شه گاو وحشی بخش توست
آن بزرگ و تو بزرگ و زفت و چست

بز مرا که بز میانه‌ست و وسط
روبها خرگوش بستان بی غلط

شیر گفت: ای گرگ چون گفتی؟ بگو
چونک من باشم تو گویی ما و تو؟

گرگ خود چه سگ بود کو خویش دید
پیش چون من شیر بی مثل و ندید؟

گفت: پیش آ، ای خری کو خود بدید
پیشش آمد پنجه زد او را درید

چون ندیدش مغز و تدبیر رشید
در سیاست پوستش از سر کشید

گفت: چون دید مَنّت ز خود نبرد
این چنین جان را ببايد زار مرد

چون نبودی فانی اندر پیش من
فضل آمد مر ترا گردن زدن

كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ ﴿١﴾ جز وجه او
چون نه‌ای در وجه او هستی مجو

هر که اندر وجه ما باشد فنا
كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ ﴿١﴾ نبود جزا

زانکه در الاست او از لا گذشت
هر که در الاست او فانی نگشت

هر که بر در من و ما می‌زند
رد باب است او و بر لا می‌تند

﴿١﴾ قرآن کریم، سوره قصص (٢٨)، آیه ٨٨

كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ

ترجمه فارسی

هر چیز نابود شدنی است جز ذات او (ذات خدا)

ترجمه انگلیسی

Everything (that exists) will perish except His own Face.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۶۵

قسمتش کاهی نه و حرصش چو کوه
وجه نه و کرده تحصیل وجوه

ای مُیَسَّر کرده ما را در جهان
سخره و بیگار، ما را وا رهان

طعمه بنموده بما وان بوده شست
آنچنان بنما بما آن را که هست

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۰۰

قلعه را چون آب آید از برون
در زمان امن باشد بر فزون

چونک دشمن گرد آن حلقه کند
تا که اندر خویشان غرقه کند

آب بیرون را ببرند آن سپاه
تا نباشد قلعه را زانها پناه

آن زمان یک چاه شوری از درون
به ز صد جیحون شیرین از برون

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۵۹

کی فرستادی دمی بر آسمان
نیکی کز پی نیامد مثل آن؟

گر مراقب باشی و بیدار تو
بینی هر دم پاسخ کردار تو

چون مراقب باشی و گیری رسن
حاجتت ناید قیامت آمدن

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۱۵

چون خدا خواهد که پرده کس درد
میلش اندر طعنه پاکان برد

چون خدا خواهد که پوشد عیب کس
کم زند در عیب معیویان نفس

چون خدا خواهد که مان یاری کند
میل ما را جانب زاری کند